گزارش یک
مهسا گربندی

ادامه بی‌سر و صدای میانکاله به‌رغم دستور توقف رسمی!

رئیس‌جمهور دستور توقف پروژه پتروشیمی را صادر کرد، اما چالش‌ها همچنان ادامه دارند

در آسمانی که هنوز طلوعش رنگ آرامش داشت، پرنده‌ای بر فراز تالاب میانکاله، بال می‌زد، صدای موج‌ها، آرام بود و زندگی جریان داشت، ناگهان، فریاد خاموشی طنین‌انداز شد. یک‌مرتبه همه چیز در این منطقه تغییر کرد. حال دیگر هر نسیمی که بر تالاب می‌وزد، غبار غم را با خود حمل می‌کند، چراکه بر میانکاله زخم عمیقی وارد شده؛ زخمی که در اثر بی‌مهری‌ها به وجود آمده و این منطقه را به مرز نابودی کشانده‌است.

میانکاله امروز، با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کند؛ نیمی از تالاب، قربانی خشکسالی شده و سایه پروژه‌های صنعتی نیز آن را تهدید می‌کند. هر چند بارها روند اجرای این پروژه متوقف شد و اخیراً نیز با دستور رئیس‌جمهور به آن تأکید شده‌است، اما ردپای تلاش‌های پنهان برای ادامه آن، همچنان دیده می‌شود.

خشکی تالاب، پروژه‌های صنعتی، فشارهای سیاسی و بی‌توجهی‌ها، ضربه‌ای مهلک بر قلب تپنده میانکاله وارد کرده‌است. اهالی این منطقه با چشمانی نگران، به آینده‌ای نامعلوم خیره مانده‌اند، اما امیدها هنوز زنده‌است، امید به اینکه روزی دوباره صدای پرندگان بر آسمان صاف و پاکش طنین‌انداز شود و این طبیعت بکر، بار دیگر جان بگیرد.

میانکاله در خطر نابودی

برخی با چشمانی که خاطرات گذشته را در خود دارند، دلشان برای روزگاری که میانکاله سرشار از زندگی بود، تنگ شده؛ آب زلال، ماهی‌های فراوان، پرنده‌هایی که هر زمستان به این خطه پناه می‌آوردند و تمام زیبایی‌های دیگر که امروز در حال نابود شدن است.

برخی فعالان محیط‌زیست در کنار اهالی میانکاله به امید بازگشت روزهای خوب پای کار مانده‌اند. آنها به عشق طبیعت، شبانه‌روز در تلاشند مانع اجرای پروژه پتروشیمی شوند. هر چند بارها و بارها تلاش‌هایشان بی‌نتیجه مانده و به بن‌بست رسیدند، حتی در این مسیر با تهدید جدی رو به رو شدند، اما، در این جنگ نابرابر هرگز پا پس نکشیدند.

نبردی بی‌پایان میان طبیعت و توسعه

اسفندماه ۱۴۰۰ بود که کلنگ احداث مجتمع پتروشیمی مازندران در منطقه حفاظت‌شده میانکاله به زمین زده شد. از همان موقع بود که نگرانی‌ها درباره پیامدهای زیست‌محیطی آن، از تخریب اکوسیستم تالاب گرفته تا نابودی حیات وحش منطقه به وجود آمد. همین مسئله باعث شد که موج اعتراض‌ها در فضای مجازی و رسانه‌ها جریان پیدا کند.

کارشناسان محیط‌زیست بارها و بارها هشدار داده‌اند که پروژه میانکاله نه‌تنها زیستگاه‌های پرندگان مهاجر را تهدید می‌کند، بلکه به اکوسیستم دریای خزر نیز آسیب می‌رساند. یکی از نگرانی‌های بزرگ نیز، استقرار تأسیسات آب شیرین‌کن بود که حجم زیادی شورابه و نمک را وارد تالاب میانکاله و دریای خزر می‌کرد؛ که این یک تهدید جدی برای زندگی ماهیان و نابودی فوک خزری به حساب می‌آید.

از همان لحظه اول شروع پروژه پتروشیمی میانکاله، کمپین‌هایی نیز به راه افتاد، کمپین‌هایی که فریاد می‌زد این پروژه، نقض آشکار قوانین محیط‌زیستی محسوب می‌شود. دیگر همه می‌دانستند که پروژه پتروشیمی میانکاله از نظر علمی، اقتصادی و زیست‌محیطی قابل اجرا نیست، اما سودجویان، چشم‌شان را روی این حقیقت مهم بسته بودند، گویا پول برای آنها، حرف اول و آخر را می‌زد. به همین دلیل عمده تلاش‌ها برای توقف این پروژه بی‌ثمر ماند و این ماجرا تا امروز کش پیدا کرد.

توقف یا ادامه؟ مسئله این است!

روز سوم اردیبهشت ۱۴۰۴، مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور، در تماس با استاندار مازندران دستور توقف اجرای این پروژه را صادر کرد؛ گامی که برخی آن را پیروزی برای محیط‌زیست دانستند. با وجود این اما، نبرد برای نجات این منطقه حساس زیست‌محیطی ادامه پیدا کرده است، چراکه عاملان پروژه همچنان دست‌بردار نیستند.

طبق گزارش‌های منتشرشده، درست یک روز بعد از دستور توقف پروژه توسط رئیس‌جمهور، ۱۰ کامیون مصالح قصد ورود به محوطه را داشتند. مردم اما با اعتراض خود مانع اجرای عملیات شدند. پس از آن نیز، صبح روز شنبه ۶ اردیبهشت، هفت کامیون دیگر نیز به منطقه وارد شدند، اقدامی که نشان می‌دهد مجریان ساخت و ساز در میانکاله تحت هیچ شرایطی دست‌بردار نیستند!

کارشناسان می‌گویند یکی از مهم‌ترین اقدامات برای توقف قطعی این پروژه مخرب، بازگرداندن زمین واگذار شده به دولت است. این اراضی تحت مدیریت منابع طبیعی و وزارت جهاد کشاورزی قرار دارد. البته وزیر جهاد کشاورزی در جلسه هیئت دولت قول پیگیری این موضوع را داده، اما کارشناسان هشدار می‌دهند که این سازمان باید ورود جدی‌تری داشته باشد تا سرمایه‌گذار نتواند با ادعای حقوق مکتسبه، پروژه را از سر بگیرد.

حقیقتی که آشکار شد

دیگر پروژه پتروشیمی میانکاله نه‌تنها یک چالش زیست‌محیطی، بلکه به یکی از جنجال‌برانگیزترین پرونده‌های توسعه‌صنعتی کشور تبدیل شده‌است. فشارهای بیرونی، لابی‌های قدرت و تصمیم‌گیری‌هایی که میان منافع اقتصادی و حفاظت از محیط‌زیست در نوسان بودند، سرنوشت میانکاله را به یک بازی پرمخاطره تبدیل کرده‌است.

به تازگی علی سلاجقه، رئیس پیشین سازمان حفاظت محیط‌زیست در مصاحبه‌ای تلویزیونی از نقش فشارهای سیاسی در تلاش برای اجرای پروژه پتروشیمی میانکاله پرده برداشت. او تأکید کرد که برخی چهره‌های سیاسی استان تأثیر قابل‌توجهی در پیشبرد این طرح داشتند؛ موضوعی که واکنش رسمی سازمان حفاظت محیط‌زیست را به همراه داشت. روابط عمومی این سازمان توضیحاتی را در رسانه‌ها منتشر و بار دیگر تأکید کرد که در هیچ دوره‌ای، مجوز احداث این واحد پتروشیمی صادر نشده‌است.

علاوه بر این، به مصوبه سال ۱۳۹۹ دولت دوازدهم اشاره شد؛ مصوبه‌ای که برخی به‌عنوان تأیید قانونی پروژه قلمداد کردند، اما سازمان حفاظت محیط‌زیست توضیح داد که این مصوبه هیچ‌گاه مانع انجام مطالعات ارزیابی اثرات زیست‌محیطی نشده‌است: «طبق روال قانونی، مطالعات هم انجام شد و بر اساس همان مطالعات و همچنین قانون مصوب سال ۱۳۸۱ (مبنی بر ممنوعیت احداث صنایع پتروشیمی دارای فاضلاب صنعتی در سه استان ساحلی شمالی)، سازمان حفاظت محیط‌زیست با احداث این واحد مخالفت کرد. با این حال، مجری پروژه به بهانه وجود مصوبه دولت و در اختیار داشتن زمینی که به صورت غیرقانونی در اختیار خود نگه داشته بود، سعی در انجام اقدامات خود و ساخت و ساز در زمین داشت که بالاخره با اقدام سازمان حفاظت محیط‌زیست و تصمیم دولت چهاردهم، مصوبه سال ۱۳۹۹ لغو شد و به وزارت جهاد کشاورزی تکلیف شد تا زمین مذکور را بازپس گیرد.»

این سازمان در بخش دیگری از توضیحات خود نوشت: «آقای سلاجقه به‌درستی از فشار برخی چهره‌های سیاسی استان سخن گفتند، اما سازمان حفاظت محیط‌زیست در هیچ دوره‌ای مرعوب این فشارها نشد و هیچ‌گاه از موضع علمی و تخصصی خود منحرف نشد.»

پایان جنجال یا شروع فصلی تازه؟

حال برخی خوش‌بین هستند که پرونده پتروشیمی میانکاله به نقطه پایانی خود نزدیک شده‌است، اما سؤال مهمی وجود دارد؛ اینکه آیا این اقدامات انجام شده تا این لحظه، توان محافظت همیشگی از میانکاله را دارد؟ تجربه نشان داده که حفظ میانکاله و به طور کلی محیط‌زیست نیاز به هوشیاری، مقاومت و تصمیم‌های درست و اجرایی دارد و تنها با صدور یک دستور به سرانجام نمی‌رسد. به همین دلیل گام یا گام‌های بعدی بسیار مهم است. حال باید منتظر ماند و دید که آیا تصمیمات اجرایی برای همیشه پرونده پتروشیمی را مختومه می‌کند؟ آیا زمین‌های واگذار شده، بدون هیچ اما و اگری به دولت بازمی‌گردد؟ آیا قانون، از این تالاب حفاظت می‌کند یا فشارهای سیاسی و اقتصادی راهی دیگر می‌یابند؟

بدون شک نجات میانکاله فقط به دست مسئولان رقم نمی‌خورد. این سرزمین، برای زنده ماندن به مردمی آگاه، فعالان محیط‌زیست استوار و تصمیم‌گیرندگانی مسئولیت‌پذیر نیاز دارد. اگر چشم‌ها همچنان باز بماند، اگر قلم‌ها برای طبیعت بجنگند، اگر وجدان‌ها بیدار بمانند؛ آن وقت است که شاید میانکاله برای بار دیگر نفس بکشد.

هنوز پرندگان مهاجر، هرچند کمتر از گذشته، به تالاب میانکاله بازمی‌گردند. هنوز مردمی هستند که برای حفظ این میراث طبیعی تلاش می‌کنند. شاید روزی میانکاله دوباره به شکوه گذشته‌اش بازگردد؛ اگر تصمیمات درست گرفته شود، اگر طبیعت را نه به‌عنوان منبعی برای بهره‌برداری، بلکه به‌عنوان گنجینه‌ای برای حفاظت بدانیم. حال باید منتظر ماند و دید که آیا این بار، طبیعت پیروز خواهد شد یا بازی قدرت و توسعه بی‌برنامه، آن را به خطر می‌اندازد.

آژیر خطر کمبود تخت سوختگی در بندر شهید رجایی هم به صدا در آمد

معاون درمان وزارت بهداشت: کمبود تخت‌های سوختگی در کشور موضوعی تأییدشده‌است، اما ایجاد این تخت‌ها کار ساده‌ای نیست

گزارش ۲
زهرا چیذری

حادثه تلخ انفجار در بندر شهید رجایی بندرعباس، در کنار تمامی ابعاد تلخ و فاجعه‌باری که داشت تلنگری جدی به مسئله کمبود تخت‌های سوختگی در کشور بود؛ موضوعی که موجب شد تا مصدومان حادثه با آن وضعیت فجیع و اضطراری شان به دیگر استان‌ها همچون استان فارس انتقال داده شوند تا روند درمانشان طی شود، اما کمبود تخت‌های سوختگی فقط مختص استان هرمزگان نیست، بلکه این کمبود تخت در سایر شهرها و حتی پایتخت هم دیده می‌شود؛ ماجرایی که سال‌ها قرار است حل و فصل شود، اما انگار کسی به فکر بیماران سوختگی که اتفاقاً اغلب از اقشار ضعیف جامعه هستند، نیست!

بیماران و مصدومان حوادثی که دچار سوختگی می‌شوند، نیازمند مراقبت‌های ویژه‌ای هستند این در حالی است که تعداد تخت‌های سوختگی موجود در کشور کفاف بیماران این حوادث را نمی‌دهد و این مسئله می‌تواند حتی به قیمت جان این بیماران تمام شود. البته که کمبود تخت و بیمارستان سوختگی در کشورمان موضوع تازه‌ای نیست و سال‌هاست تقریباً اغلب استان‌های کشور از این کمبود رنج می‌برند، حتی پایتخت. با وجود این فقط به شکلی مقطعی و هر از چند گاه که حوادثی مانند سوانح چهارشنبه‌سوری یا حادثه اخیر در بندر شهید رجایی بندرعباس و چالش درمان مصدومان آن تلنگری است تا یک‌بار دیگر به مسئله کمبود تخت‌های سوختگی در کشور بپردازیم. همچنانکه سید سجاد رضوی، معاون درمان وزارت بهداشت تصریح می‌کند: «کمبود تخت‌های سوختگی در کشور موضوعی تأییدشده‌است، اما ایجاد این تخت‌ها کار ساده‌ای نیست.»

ایرانی‌ها ۸ برابر آمار جهانی می‌سوزند

طبق آمارها بروز سوختگی در کشور ما هشت برابر آمار جهانی است. هر چند آمار در مورد سوختگی خیلی دقیق نیست و به شکل تقریبی اعلام می‌شود، اما حداقل ۲۰۰ هزار نفر در سال می‌سوزند که از این تعداد، ۳۰ هزار نفر کارشان به بستری شدن در بیمارستان می‌رسد که ۳هزار نفر از دنیا می‌روند و ۲۷ هزار نفر ترخیص می‌شوند. تقریباً نیمی از کسانی که از بیمارستان ترخیص می‌شوند نیز درجاتی از معلولیت و از کار افتادگی خواهند داشت.

آنطور که محمد جواد فاطمی، رئیس انجمن ققنوس (جمعیت حمایت از بیماران سوخته) می‌گوید بودجه ناکافی، کم بودن تعداد تخت‌های سوختگی کشور، استاندارد نبودن بیمارستان‌ها، نداشتن پانسمان‌های کافی، عدم پوشش کافی بیمه‌ها و وجود بیماران بی‌بضاعتی که دچار سوختگی می‌شوند و پولی برای پرداخت درمان ندارند از جمله مشکلاتی است که در حوزه درمان بیماران سوختگی وجود دارد. بنابراین در زمینه درمان هم تجهیزات و هم تخت ناکافی اثرگذار بوده‌است که سبب شود درمان سوختگی استاندارد نباشد و میزان مرگ و میر بر اثر سوختگی بیش از حد طبیعی باشد.

به عنوان مثال در کشورهایی که مراکز پیشرفته درمانی دارند تنها ۳درصد کودکان بر اثر سوختگی فوت می‌کنند، اما آمار ما در این زمینه حدود ۱۲درصد است.

کمبود هزار و ۲۰۰ تخت سوختگی در کشور

طبق تأکید رئیس انجمن ققنوس یک هزار و ۳۵۰ تخت سوختگی در کشور وجود دارد و طبق برآوردی که وزارت بهداشت در سال ۹۴ داشت، تعداد تخت‌های سوختگی در کشور باید حداقل ۲ هزار و ۵۰۰ تخت سوختگی باشد که در حال حاضر حداقل یک هزار و ۲۰۰ تخت سوختگی نیاز داریم.

دکتر فاطمی با اشاره به کمبود تعداد تخت‌های بخش‌های ویژه سوختگی (BICU) در کشور، می‌افزاید: «بر اساس برآوردهای وزارت بهداشت باید در کشور حداقل ۴۵۰ تخت BICU داشته باشیم که در حال حاضر تعداد این تخت ها، ۱۵۰ تخت است.»

به گفته وی در برنامه‌های اول و پنجم توسعه مقرر شده بود که ۱۰درصد تخت‌های بیمارستان‌های عمومی کشور باید به بیماران اعصاب و روان و سوختگی اختصاص یابد چون اکثر بیمارستان‌ها تمایل به داشتن این بخش‌ها ندارند، اما این تکلیف قانونی، هیچ زمانی اجرایی نشد.

بنا به تأکید فاطمی متأسفانه در حال حاضر تخت‌های سوختگی در کشور ناکافی است، اما به توسعه آن توجهی نمی‌شود. آخرین بیمارستان سوختگی در تهران سال ۱۳۴۱ ساخته شده و بیمارستان سوختگی جدید که احساسی و به دنبال بروز یک حادثه، ساخت آن از سال ۸۰ شروع شده، پس از ۲۳ سال هنوز ناتمام است و مشخص نیست چه زمانی تکمیل و آماده بهره‌برداری می‌شود.

تنها بیمارستان برای سوانح سوختگی در تهران فقط بیمارستان مطهری است که به طور کامل دچار فرسودگی است و باید تخلیه و تعطیل شود.

وی ادامه می‌دهد: «بیمارستان مطهری به هیچ عنوان ایمن نیست. قدمت این بیمارستان به ۶۰ سال می‌رود. در تهران به هیچ عنوان بیمارستان سوختگی ساخته نشده‌است؛ تنها یک بیمارستان توحید بود که این بیمارستان نیز به علت مشکلات درمانی و استانداردهای نامناسب بسته شده‌است. همچنین در بخش سوختگی یک بیمارستان یافت آباد وجود دارد که تنها ۲۰ تخت امکانات دارد. در این بیمارستان نیز تخت سوختگی بسیار اندک است.»

رئیس انجمن حمایت از بیماران سوختگی با اشاره به غیراستاندارد بودن برخی بیمارستان‌ها و بخش‌های سوختگی در کشور می‌افزاید: «متأسفانه بیمه‌ها پوشش مناسبی برای بیماران سوختگی ندارند و بسیاری از اقلام مورد نیاز بیماران سوختگی، پوشش بیمه‌ای کافی ندارد و آنها مجبورند از بازار آزاد و با قیمت بالا تهیه کنند و خدمات حمایتی به بیماران سوختگی بسیار اندک و پانسمان‌های نوین گران است و اغلب بیماران توان تهیه آنها را ندارند.»

تسهیل دسترسی مهم‌تر است!

با وجود این، معاون درمان وزارت بهداشت معتقد است برای تخت‌های سوختگی، استاندارد سراسری ثابتی وجود ندارد و تعداد آنها براساس شاخص‌هایی همچون میزان صنعتی‌بودن یا سطح خطرپذیری مناطق تعیین می‌شود. در حال حاضر، در برخی از این مناطق با کمبود مواجه هستیم. از نگاه وی آنچه اهمیت دارد، تسهیل دسترسی به تخت‌های سوختگی است تا در شرایط بحرانی دچار مشکل نشویم. به‌عنوان مثال، در زمان وقوع حادثه بندرعباس، از ظرفیت بیمارستان‌های استان‌های دیگر، از جمله فارس، استفاده شد تا خدمات درمانی با بالاترین کیفیت به بیماران ارائه شود.

رضوی تصریح می‌کند: «بی‌تردید باید توجه بیشتری به افزایش تعداد تخت‌های سوختگی معطوف شود، به‌ویژه در استان هرمزگان. با این حال، اعزام بیماران به شهرهای دیگر برای دریافت خدمات درمانی سوختگی، به‌خودی‌خود اقدام نامطلوبی نیست. موضوع اصلی آن است که ظرفیت کافی در سراسر کشور ایجاد شود تا در زمان بحران، همه امکانات به‌کار گرفته شده و بیماران در روند درمان با مشکلی مواجه نشوند.»

ارتباط مستقیم بین فقر و سوختگی

بنا به تأکید رئیس انجمن حمایت از بیماران سوختگی به طور کلی سوختگی و فقر با یکدیگر همبستگی دارند و هرچقدر فقر بیشتر باشد سوختگی بیشتر می‌شود. کسانی که می‌سوزند نیاز به حمایت‌های جسمی مانند فیزیوتراپی و کاردرمانی، مشاوره‌های روانشناسی و روانپزشکی، لباس سوختگی، پمادهای خاص، جراحی پلاستیک و حمایت اجتماعی دارند که متأسفانه اکثر این مواردی که نیاز به حمایت دارد پس از ترک بیمارستان وجود ندارد. اغلب این بیماران نیز پس از سوختگی چند درجه از نظر مالی فقیرتر شده‌اند و این سبب می‌شود که با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شوند.

دکتر فاطمی با بیان اینکه تقسیم و توزیع منابع در وزارت بهداشت بر اساس قدرت افرادی است که در زمینه‌های مختلف کار می‌کنند، معتقد است: «بار بیماری‌ها که مهم‌ترین نکته در هزینه‌های تحمیلی بیماری‌هاست، معیار خوبی برای توزیع منابع است، اما به سوختگی توجه چندانی نمی‌شود، چون لابی قدرتمندی در این زمینه وجود ندارد و اغلب بیماران از اقشار ضعیف و بی‌بضاعت جامعه هستند و این باعث می‌شود زبان گویا، رسا و قدرتی برای اختصاص منابع وجود نداشته باشد.»

یادداشت

مهدی قدیری*

بازخوانی نقش نهادهای دادرسی در تحقق عدالت قانونی

عدالت قضایی، یکی از ستون‌های بنیادین هر نظام حقوقی و اجتماعی است. این نوع عدالت، تنها در سایه دادرسی صحیح، بی‌طرفانه و مستند به قانون تحقق می‌یابد؛ فرآیندی که در آن سه عنصر اساسی یعنی قاضی، وکیل و مدعی، هر یک در جایگاه تخصصی خود عمل می‌کنند، اما واقعیت آن است که در افکار عمومی، هرگاه نتیجه یک دعوی برخلاف انتظار یکی از طرفین باشد، انگشت اتهام به‌سمت دستگاه قضا نشانه می‌رود. این نوع قضاوت شتابزده، بیشتر مبتنی بر تلقی عاطفی از عدالت تا ادراک فنی و علمی از نظام دادرسی است.

در موارد متعددی مشاهده شده‌است که شاکی یا خواهان، به دلیل عدم آشنایی با قواعد شکلی و ماهوی طرح دعوا یا فقدان ادله کافی، از دستیابی به خواسته خود بازمی‌ماند، اما به جای تحلیل حقوقی این ناکامی، آن را نتیجه بی‌عدالتی یا حتی فساد در دستگاه قضایی می‌داند. این در حالی است که نقش قاضی در فرآیند رسیدگی، محدود به ارزیابی مستندات ارائه‌شده و تطبیق آن با قانون است، نه جست‌وجوی ادله به‌نفع یکی از طرفین. بنابراین، آنچه در این نوشتار پی‌گیری می‌شود، تبیین علمی و تحلیلی جایگاه هر یک از عناصر دادرسی در راستای تقویت فرهنگ مراجعه صحیح به عدالت، با تأکید بر اهمیت تخصص و دقت در هر مرحله است.

قاضی؛ داور بی‌طرف با مأموریت قانونی، نه روانی یا عاطفی

در نظام دادرسی، قاضی مأمور به اجرای قانون است و نه مأذون در اعمال سلیقه یا تفسیر حسی از عدالت. وظیفه او، ارزیابی بی‌طرفانه دلایلی است که طرفین دعوا به دادگاه ارائه می‌کنند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۱۶۹ صراحت دارد که «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده‌است جرم محسوب نمی‌شود.» و این اصل، در حقیقت یکی از جلوه‌های برجسته اصل قانونی بودن جرم و مجازات و اصل برائت است. در همین راستا، ماده ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «در جرائم موجب تعزیر، هرگاه قاضی علم به ارتکاب جرم پیدا کند، می‌تواند بر اساس آن رأی صادر نماید، لکن در غیر این صورت، وجود دلیل معتبر برای اثبات جرم الزامی است.»

این ماده با تأکید بر اصل «علم قاضی»، در عین حال او را موظف کرده در نبود دلیل معتبر، به اصل برائت تمسک جوید. بنابراین، حتی اگر شاکی در ذهن خود به وقوع جرم یقین داشته باشد، قاضی نمی‌تواند تنها بر پایه احساسات عمومی یا اطمینان ذهنی شاکی حکم صادر کند. برای نمونه، در پرونده‌ای با موضوع ایراد ضرب عمدی، اگر تنها شاهد ماجرا، یکی از بستگان شاکی باشد و هیچ مدرک پشتیبانی‌کننده‌ای (نظیر گزارش پزشکی قانونی یا گواهی دیگر شهود بی‌طرف) وجود نداشته باشد، قاضی باید به دلیل فقدان دلایل کافی، حکم برائت صادر کند، چراکه در نظام حقوقی ایران، همچون بسیاری از نظام‌های حقوقی دنیا، «شک به‌نفع متهم» تعبیر می‌شود.

وکیل؛ متخصص راهبردی در ترجمه خواسته به زبان قانون

یکی از دلایل اصلی شکست‌خواهان یا شاکی در دعاوی، ناآشنایی با عناصر قانونی طرح دعوی و فقدان راهنمایی از سوی وکیل متخصص است. در واقع، وکیل صرفاً نماینده موکل در جلسه نیست، بلکه باید بتواند از همان ابتدا، خواسته یا اتهام را با درک دقیق از قوانین، رویه قضایی و نظریات حقوقی، به ساختاری حقوقی و مستدل تبدیل کند.

برای نمونه، در پرونده‌ای با ادعای کلاهبرداری، اگر وکیل از تشخیص تمایز بین کلاهبرداری (که نیازمند عنصر «برد فریب‌خورده» است) با سایر جرائم مالی عاجز باشد و نتواند نحوه تسلیم مال از سوی شاکی و تقلب متهم را اثبات کند، دادگاه ممکن است نه‌تنها برائت صادر کند، بلکه کل ادعا را فاقد وصف کیفری بداند. یا در دعوای مطالبه خسارت تأخیر تأدیه، عدم اشاره به نرخ قانونی یا عدم مطالبه آن در دادخواست، ممکن است باعث رد بخشی از خواسته شود. این مثال‌ها نشان می‌دهند که عدم بهره‌گیری از وکیل متخصص در حوزه موضوع دعوا، می‌تواند به زیان مستقیم مدعی منجر شود؛ موضوعی که هیچ‌گونه مسئولیتی متوجه دستگاه قضایی نمی‌سازد.

مدعی؛ مسئول اثبات ادعا، نه قاضی یا وکیل

در فرهنگ عمومی، نوعی برداشت ناصواب وجود دارد، مبنی بر اینکه دادگاه باید به جای شاکی یا خواهان، وظیفه گردآوری دلیل و اثبات دعوی را برعهده بگیرد. حال آنکه در حقوق ایران، اصل «البینه علی‌المدعی» یکی از اصول بنیادین دادرسی است؛ بدین معنا که بار اثبات بر دوش مدعی قرار دارد. قانون‌گذار با آگاهی کامل از این اصل، در واقع امتیاز بزرگی به مدعی داده است، چراکه اوست که نوع دعوی، اسناد، شهود و مسیر اثبات را انتخاب می‌کند و در این چارچوب می‌تواند برای اثبات حق خود، آزادانه از هر ابزار قانونی بهره ببرد.

اما اگر مدعی در ارائه این دلایل دچار ناتوانی شود یا از مسیر اشتباهی برای طرح دعوی استفاده کند، شکست دعوی نتیجه طبیعی عملکرد اوست، نه قاضی. به‌طور مثال، در دعوای الزام به تنظیم سند رسمی خودرو، اگر خواهان نتواند قرارداد اولیه، رسید پرداخت وجه یا حتی قبض تحویل خودرو را ارائه کند، دادگاه الزاماً حکم به رد دعوی صادر خواهد کرد، حتی اگر در واقعیت خودرو را خریده باشد.

تفاوت عدالت قانونی با عدالت حسی

در بسیاری از موارد، خواهان یا شاکی با انتظار احقاق «عدالت حسی» وارد دادگاه می‌شود؛ عدالتی که بر پایه احساس مظلومیت، خشم یا انتظار اجتماعی شکل گرفته است، اما دادگاه، مرجع اجرای «عدالت قانونی» است؛ عدالتی که نه بر اساس احساسات، بلکه تنها بر مبنای دلایل، اسناد، و قواعد شکلی و ماهوی صادر می‌شود.

مردمی که انتظار دارند دادگاه‌ها بر مبنای حس تشخیص دهند چه کسی راست می‌گوید، در نهایت از رأی صادرشده ناراضی خواهند بود، اما اگر نگاه عمومی به این حقیقت معطوف شود که دستگاه قضا مرجع «اجرای قانون» است و نه «تسکین احساس»، سطح توقعات هم‌راستا با واقعیت‌های حقوقی تعدیل می‌شود.

لزوم تخصص‌گرایی در حرفه وکالت

نکته‌ای مهم آن است که دستگاه قضایی ایران سال‌هاست با رویکرد تخصص‌گرایی، دادگاه‌ها را بر اساس موضوعات تخصصی (کیفری، خانواده، اطفال، امور مالی و تجاری) تفکیک کرده و قضات را نیز با توجه به تخصص، تجربه و آموزش‌های مربوطه به این شعب اختصاص داده‌است. در مقابل، حرفه وکالت نیز باید به‌سمت همین الگو حرکت کند. تقسیم‌بندی تخصصی وکلا، پذیرش پرونده بر اساس صلاحیت علمی و حرفه‌ای، و ممانعت از ورود وکلای غیرمتخصص به پرونده‌های حساس، ضرورتی است که بیش از پیش احساس می‌شود.

تخلفات احتمالی برخی وکلا، ناشی از ناآگاهی از ابعاد تخصصی موضوعات است. همان‌گونه که پزشک عمومی در جراحی قلب دخالت نمی‌کند، وکیل غیرمتخصص نیز نباید در پرونده‌هایی چون قتل، تجاوز، یا دعاوی سنگین مالی، بدون احراز صلاحیت علمی و حرفه‌ای ورود کند؛ چراکه چنین اقدامی می‌تواند مستقیماً به مال، جان و حیثیت افراد آسیب بزند.

نتیجه‌گیری

عدالت قضایی، محصول هم‌افزایی سه رکن تخصصی است: قاضی قانون‌مدار، وکیل آگاه، و مدعی مسئول. این نوشتار کوشید با رویکردی آموزشی، تحلیلی و انتقادی، نقش هر یک از این عناصر را بازخوانی کند و با تبیین اصول قانونی نظیر اصل برائت و مسئولیت اثبات، افق روشن‌تری برای برداشت عمومی از عدالت ترسیم نماید. مادامی که مردم درک دقیقی از این جایگاه‌ها نداشته باشند، همچنان شکست در پرونده را نه نتیجه ضعف ادله یا اشتباه در استراتژی، بلکه معلول فساد یا سهل‌انگاری دستگاه قضا خواهند دانست. امید آن است که با تقویت آموزش عمومی حقوق، ارتقای تخصص در حرفه وکالت و بازتعریف توقعات از نظام دادرسی، بتوان به عدالت نزدیک‌تر شد.

* دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی